

## تأثیر سیاست‌های آمریکا و فرانسه بر روابط جمهوری اسلامی ایران و لبنان (مطالعه موردی: جنگ ۳۳ روزه)

مجید عباسی<sup>۱</sup>  
حسن صادقی<sup>۲</sup>

**چکیده:** پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران و ایجاد جنبش مقاومت حزب‌الله با الگوگیری از اندیشه‌ها و ایدئولوژی انقلاب اسلامی در لبنان، روابط جمهوری اسلامی ایران و این کشور گسترده‌تر از گذشته شد. موقعیت ژئوپلتیک، نزدیکی جغرافیایی به سرزمین‌های اشغالی، حضور در خط مقدم مقاومت در برابر رژیم صهیونیستی و وجود قرابت‌های فرهنگی به‌ویژه حضور شیعیان موجب شد که لبنان از جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار باشد. اما از طرف دیگر قدرت‌های فرامنطقه‌ای، به‌ویژه کشورهایمانند فرانسه و آمریکا، نیز با بهانه‌های مختلف درصدد حفظ و توسعه نفوذ خود در این کشور بوده‌اند. فرانسوی‌ها در دوران استعمار قیمومیت این کشور را داشتند. آن‌ها هنوز هم تلاش دارند در تحولات سیاسی این کشور نقش داشته باشند. برخی نخبگان سیاسی و تکنوکرات‌های لبنانی نیز به فرانسه گرایش دارند. آمریکا نیز حضور فعالی در این کشور داشته و همواره درصدد حفظ منافع و کاهش نفوذ رقبای به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران و کاستن فشار به رژیم صهیونیستی بوده است. فرانسه و آمریکا نفوذ ایران را در منطقه به عنوان تهدید منافع خود می‌دانند. در نتیجه با هرگونه حرکتی که باعث تقویت نقش و نفوذ بیشتر ایران در لبنان شود، به شدت مخالف هستند. در زمان آغاز جنگ ۳۳ روزه در تابستان ۲۰۰۶ نیز آن‌ها با هدف تضعیف محور مقاومت و کاهش نفوذ ایران در لبنان سیاست‌های هماهنگی را در حمایت از رژیم صهیونیستی اتخاذ کردند تا روابط ایران و دولت لبنان را تحت‌تأثیر قرار دهند. این مقاله سیاست‌ها، منافع و اهداف آمریکا و فرانسه در لبنان به‌ویژه در زمان جنگ ۳۳ روزه و پیامدهای آن بر روابط جمهوری اسلامی ایران و دولت و ملت لبنان را مطالعه می‌نماید.

**واژگان کلیدی:** آمریکا، فرانسه، جمهوری اسلامی ایران، لبنان، جنگ ۳۳ روزه، حزب‌الله، رژیم صهیونیستی، نفوذ سیاسی.

۱. دکتر مجید عباسی، استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی (ره) [Abbasi@atu.ac.ir](mailto:Abbasi@atu.ac.ir)

۲. آقای حسن صادقی، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی

## مقدمه

بعد از وقوع انقلاب اسلامی ایران و به دلیل عقاید و پیوندهای مستحکم مذهبی میان ملت ایران و شیعیان لبنان، روابط دو کشور وارد مرحله جدیدی گشت و با ایجاد جنبش مقاومت حزب الله با الگوگیری از انقلاب اسلامی ایران، این روابط گسترده تر نیز شد. از ابتدای انقلاب اسلامی ایران تاکنون این کشور به لحاظ موقعیت ژئوپلیتیک، نزدیکی جغرافیایی به سرزمین های اشغالی، حضور در خط مقاومت با رژیم صهیونیستی و وجود قرابت های فرهنگی به ویژه حضور شیعیان، از جایگاه ویژه ای در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برخوردار بوده است. اما از طرف دیگر قدرت های فرامنطقه ای و به ویژه کشورهایی مانند فرانسه و آمریکا نیز با بهانه های مختلف در صدد حفظ و توسعه نفوذ خود در این کشور بوده اند. فرانسوی ها در دوران استعمار قیمومیت این کشور را داشتند. آن ها هنوز هم در تلاش هستند نفوذ سنتی خود در نظام سیاسی و اجتماعی لبنان را حفظ کنند و در تحولات سیاسی این کشور نقش داشته باشند. برخی نخبگان سیاسی و تکنوکرات های لبنانی نیز هنوز به فرانسه گرایش دارند.

فرانسه یکی از بازیگران سنتی در عرصه سیاسی لبنان است به طوری که لبنان بعد از جنگ جهانی اول و در سال ۱۹۲۳ تحت استعمار فرانسه قرار گرفت و فرانسه با تنظیم قانون اساسی لبنان، این کشور را به جمهوری لبنان تبدیل کرد. طبق قانون اساسی مدون توسط فرانسه، مقرر شد تا مناصب اساسی در نظام حکومتی لبنان بر اساس ساختار مذهبی و طایفه ای توزیع شود (محمود، ۱۹۹۴: ۲۵). شاید یکی از موارد تأثیرگذار بر شکل گیری بحران و جنگ های داخلی میان طوایف و فرقه های لبنانی قانون اساسی این کشور باشد که فرانسویان در تدوین آن نقش داشته اند.

به دلیل شرایط خاص سیاسی و اجتماعی، گروه ها و طوایف لبنانی برای حفظ و گسترش نفوذ خود وابسته به نیروهای خارجی هستند و این باعث تداوم دخالت فرانسه و ورود دیگر کشورها به عرصه سیاسی لبنان شده است. آمریکا نیز در اوایل جنگ های داخلی لبنان به بهانه نا آرامی های داخلی چند هزار نیروی نظامی خود را برای سرکوب به لبنان فرستاد اما پس از کشته شدن ۲۴۱ نظامی خود در سال ۱۹۸۳، شکست سنگینی را متحمل گردید و مجبور شد نیروهای خود را از لبنان فرا بخواند (بخشی، ۱۳۸۷). آمریکا همواره در صدد حفظ منافع خود در این کشور و کاهش نفوذ رقبا به ویژه جمهوری اسلامی ایران و کاستن فشار به رژیم صهیونیستی بوده است. فرانسه و آمریکا نفوذ ایران را در منطقه مانعی بر سر راه اجرای اهداف خود تلقی کرده و ایران را در ظاهر به عنوان تهدید و در پنهان به عنوان رقیبی نیرومند می دانند، در نتیجه با هرگونه حرکتی که باعث تقویت نقش منطقه ای ایران شود، مخالفت می کنند. لذا

سیاست‌های دولت لبنان در رابطه با ایران را نیز تحت‌الشعاع قرار داده‌اند و می‌کوشند از نزدیکی روابط دو کشور جلوگیری کنند. در زمان آغاز جنگ ۳۳ روزه در تابستان سال ۲۰۰۶ نیز آن‌ها با هدف تضعیف محور مقاومت و کاهش نفوذ ایران در لبنان سیاست‌های هماهنگی را در حمایت از رژیم صهیونیستی اتخاذ کردند تا روابط ایران و دولت لبنان را تحت تأثیر قرار دهند. در این تحقیق تلاش شده تا سیاست‌ها و منافع آمریکا و فرانسه در لبنان به‌ویژه در زمان جنگ ۳۳ روزه و پیامدهای آن بر روابط جمهوری اسلامی ایران و دولت و ملت لبنان مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد و به این سوال اصلی پاسخ داده شود که اهداف و سیاست‌های آمریکا و فرانسه در جنگ ۳۳ روزه چه تأثیری بر روابط جمهوری اسلامی ایران و لبنان داشته است؟

### ۱. تاریخچه روابط آمریکا، فرانسه و جمهوری اسلامی ایران با لبنان

باتوجه به مرتبط بودن سیاست‌های آمریکا و فرانسه به گذشته خود در لبنان و روابط ایران و لبنان که اکنون متأثر از انقلاب اسلامی ایران می‌باشد، ضروری است قبل از پرداختن به بحث اصلی، فرازهای مهم روابط آمریکا، فرانسه و ایران با لبنان به صورتی گذرا بررسی شود.

#### ۱-۱. روابط تاریخی فرانسه و لبنان

حدود مرزی کشور لبنان برای نخستین بار در ۱ دسامبر سال ۱۹۲۰ مشخص شد که حاصل توافق استعماری فرانسوی - انگلیسی بر سر تقسیم بندی خاورمیانه بود. بر اساس این تقسیم بندی عراق، فلسطین، اردن و سوریه نیز تقسیم شدند. در واقع، امپراتوری عثمانی بین پاریس و لندن تقسیم شد و از بین رفت (Traboulsi, 2007: 75).

در راستای تحکیم نفوذ منافع فرانسه در لبنان، جامعه ملل در سال ۱۹۲۳ سوریه و لبنان را رسماً به قیمومیت فرانسه در آورد. با کمک مجلس شورای نمایندگان که در سال ۱۹۲۲ تشکیل شده بود و کلیه فرقه‌ها در آن نماینده داشتند، فرانسوی‌ها قانون اساسی لبنان را نوشتند و در ۲۳ مارس ۱۹۲۶ آن را ابلاغ کردند و به موجب آن در اول سپتامبر ۱۹۲۶ دولت بزرگ لبنان به جمهوری لبنان تبدیل شد. (علیزاده، ۱۳۶۸: ۲۱) قیمومیت تا سال ۱۹۴۳ ادامه داشت. در این سال با موافقت فرانسوی‌ها انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و بشار الخوری رهبر ملیون لبنان رئیس جمهور لبنان شد. پس از انتخابات ریاست جمهوری لبنان، در ۸ نوامبر ۱۹۴۳ دولت این کشور یک طرفه قیمومیت را باطل اعلام کرد و قانون جدید نفی نفوذ فرانسه در لبنان را به اجرا گذاشت (Elizabeth, 2002: 45). الخوری با این کار در برابر فرانسه قرار گرفت. در

قانون ملی آمده بود بعد از استقلال، لبنان نباید به بخش غربی و شرقی تقسیم شود و تمام لبنانی‌ها چه مسیحی و چه مسلمان و چه دیگر ادیان باید یک پان عربیسم واحد در لبنان تشکیل دهند (Hanf, 1993: 72). همچنین در این قانون موافقت شد کرسی‌های پارلمان براساس اقلیت‌های مذهبی تقسیم شود (Shulimson, 1996: 2). فرانسه در واکنش به این قانون بشار الخوری و اکثر اعضای کابینه‌اش را توقیف کرد. در نهایت با فشارهای بریتانیا، فرانسه مقامات دولتی لبنان را آزاد و استقلال لبنان را در ۲۲ نوامبر ۱۹۴۳ اعلام کرد. نیروهای فرانسوی بعد از استقلال لبنان تا سال ۱۹۴۶ در لبنان باقی ماندند (Hanf, 1993: 72).

فرانسوی‌ها همواره تلاش کرده‌اند تا روند نفوذ و استیلای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود را در لبنان تداوم بخشند تا به واسطه آن بتوانند موقعیت خود را میان دول عربی حفظ و تقویت کنند. تعهد حمایت دائمی از مسیحیان و اماکن مسیحی لبنان نقطه اتکای مطلوبی برای سیاست‌های خاورمیانه‌ای فرانسه به شمار می‌رود. این کشور در رابطه با امور لبنان با احتیاط عمل می‌کند؛ زیرا لبنان به عنوان دروازه خاورمیانه و دنیای شرق در روابط فرانسه با اعراب و رژیم صهیونیستی اثرگذار بوده و موجب شده این کشور ارتباط تنگاتنگی بین سیاست‌های خود در لبنان و سایر موضوعات بحرانی منطقه برقرار کند. در چنین بستری، فرانسه تمایل خود را به حفظ وضع موجود و ایجاد توازن بین طرف‌های درگیر در لبنان و جلوگیری از بروز تحولات بنیادی در این کشور نشان داده است. از سوی دیگر، لبنان نیز به دلیل نیازهای اقتصادی خویش و همچنین نفوذ تاریخی فرانسه در میان مسیحیان مارونی این کشور، همواره خواستار روابط خوب و حسنه‌ای با این کشور بوده است (نادری، ۱۳۷۶: ۱۲۸).

## ۱-۲. روابط تاریخی آمریکا و لبنان

برای نخستین بار کامیل شمعون رئیس جمهور لبنان راه را برای نفوذ آمریکا در لبنان باز کرد. فرانسوی‌ها هم با این موضوع مخالفت نکردند. شمعون در ۱۶ مارس ۱۹۵۷ رسماً دکتربین آیزنهاور را مورد تأیید قرار داد و پیوستن لبنان را به این دکتربین اعلام کرد (Traboulsi, 2007: 132). در اواسط سال ۱۹۵۸، جمهوری متحده عربی که از اتحاد سه کشور مصر، سوریه و یمن تشکیل شده بود با دخالت در امور لبنان سعی در به راه انداختن جنگ داخلی و نهایتاً سرنگونی دولت کامیل شمعون داشت. این در حالی صورت می‌گرفت که اتحاد شوروی نیز در جهت جلوگیری از نفوذ آمریکا در منطقه و از طرفی گسترش دامنه دخالت‌های خود در دوران جنگ سرد از اقدامات جمهوری متحده عربی حمایت می‌کرد. در نخستین روزهای بروز جنگ داخلی، دولت لبنان در ۲۲ می

۱۹۵۸ به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت کرد و خواستار برخورد بین‌المللی با اقدامات جمهوری متحده عربی شد. عدم ارائه پاسخ صریح و جدی از سوی شورای امنیت، وقوع کودتای ملی به رهبری ژنرال عبدالکریم قاسم در عراق و از طرفی سعی وی در الحاق عراق به جمهوری متحده عربی، لبنان را واداشت که در ۱۴ ژوئن همان سال از آمریکا درخواست کمک کند. در نتیجه شورای امنیت یک گروه از ناظران بین‌المللی را به لبنان فرستاد. در همان حال، آمریکا نیز تصمیم گرفت گروهی از سربازان خود را به لبنان اعزام نماید. آیزنهاور، رئیس‌جمهور وقت آمریکا که همواره از گسترش نفوذ شوروی در خاورمیانه هراس داشت بلافاصله دستور اعزام ۱۴ هزار سرباز به لبنان را صادر کرد تا آنچه را که به عنوان تهدید و نیز به عنوان یک کودتای الهام گرفته از کمونیسم قلمداد شده بود، سرکوب نماید. (لنچافسکی، ۱۳۷۲: ۹۳-۹۴).

نیروهای آمریکایی پس از آرام شدن اوضاع لبنان را ترک کردند.

دخالت دیگر آمریکا در لبنان به جنگ داخلی سال ۱۹۷۵ باز می‌گردد. در طول جنگ داخلی لبنان، آمریکا به حمایت از مارونی‌ها در مقابل خیزش شیعیان و دروزی‌ها پرداخت. در جنگ داخلی ۱۹۷۵ لبنان، آمریکا و فرانسه از مارونی‌ها حمایت و کشورهای مصر، عربستان، سوریه و ایران از مسلمانان شیعه و سنی پشتیبانی می‌کردند. بیروت با "خط سبز" خیابانی که بیروت شرقی (با اکثریت مسیحی) را از بیروت غربی (با اکثریت مسلمان) جدا می‌کرد، به دو بخش شرقی و غربی تفکیک شد. گرچه عامل اصلی جنگ داخلی اختلافات قومی-مذهبی در داخل لبنان بود، اما دخالت کشورهای خارجی در شعله‌ور کردن بیشتر جنگ را نمی‌توان نادیده گرفت. ورود آمریکایی‌ها به لبنان در سال ۱۹۸۲، در پی ترور بشیر جمیل، رهبر حزب فالانژ مسیحی که به تازگی رئیس‌جمهور لبنان شده بود، شاهدی دیگر می‌باشد. یک روز پس از وقوع این حادثه، ارتش رژیم صهیونیستی در ۴ ژوئن ۱۹۸۲ به لبنان حمله کرد و با پیشروی تا بیروت، بخش غربی مسلمان نشین این شهر را اشغال کرد. دو روز بعد، شبه نظامیان مسیحی حزب فالانژ در محدوده تحت کنترل نیروهای اسرائیلی وارد دو اردوگاه پناهندگان فلسطینی شدند و به کشتاری خونین که به قتل عام صبرا و شتیلا معروف شد دست زدند (Traboulsi, 2007: 253). آمریکا برای تکمیل حمایت خود از رژیم صهیونیستی و از کار انداختن نیروهای مقاومت لبنان و جلوگیری از مقاومت‌های پراکنده آنان در مقابل اشغال‌گران سرزمینشان، نیروهای نظامی خود را وارد لبنان کرد. این اقدام با واکنش شدید نیروهای اسلامی و ملی مواجه شد. ریگان در توجیه حضور نیروهای آمریکایی در لبنان اظهار داشت که ایالات متحده دارای منافع حیاتی در لبنان است و سربازان آمریکایی بدین

منظور در این کشور به سر می‌برند تا مانع شوند خاورمیانه در بلوک شوروی ادغام شود. (برژنسکی، ۱۳۶۹: ۵).

در ۱۸ آوریل ۱۹۸۳ بمبی در نزدیکی سفارت آمریکا در بیروت منفجر و موجب کشته شدن ۱۷ آمریکایی شد. پس از این واقعه، تفنگداران دریایی آمریکا مواضع گروه‌های مقاومت را به شدت گلوله باران نمودند. چند ماه بعد و در ساعات اولیه روز یکشنبه ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳ انفجاری در نزدیکی پادگان تفنگداران دریایی آمریکا در بیروت صورت گرفت و تعداد ۲۴۱ نفر از تفنگداران دریایی آمریکا در اثر این انفجار کشته شدند (صفا، ۲۰۰۱).

همراه با ویران شدن پادگان مزبور، سیاست آمریکا در لبنان متحول شد. ریگان جمهوری خواه در گزارش سالانه خود به کنگره، در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۹۸۵ بر این نکته تأکید کرد که نیروهای اعزامی آمریکا به لبنان، باید در بیروت بمانند. اما دموکرات‌ها قانونی را تصویب کردند که به موجب آن تفنگداران دریایی آمریکا باید از لبنان خارج شوند. لذا ریگان دستور خروج آن‌ها را صادر کرد. پس از این اتفاقات یک نظرسنجی عمومی در آوریل ۱۹۸۵ نشان داد که مردم آمریکا، دخالت دولت ریگان در لبنان در فاصله سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۴ را شکست تاریخی سیاست خارجی آمریکا قلمداد می‌کنند. پس از خروج نیروهای ایالات متحده در سال ۱۹۸۵، لبنان دیگر شاهد حضور نیروهای آمریکا در این کشور حتی در قالب نیروهای پاسدار صلح نبوده است (بخشی، ۱۳۸۷).

### ۱-۳. تاریخچه روابط ایران و لبنان

جهت بررسی تاریخ روابط ایران و لبنان باید به زمان حکومت صفویان در ایران باز گردیم. زمانی که شیعیان لبنان تحت حکومت سنی مذهب و متعصب عثمانی قرار داشتند و مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند. در این دوران عده‌ای از علمای جبل عامل به ایران آمدند. این علمای مذهبی مورد استقبال شایسته قرار گرفتند و به همکاری با حکومت صفوی در زمینه‌های علمی-دینی پرداختند. (سعدون، ۲۰۰۸: ۱۵)

در حوزه روابط رسمی بین دو کشور، افتتاح اولین کنسولگری ایران در این سرزمین در سال ۱۹۱۲ صورت گرفت که در سال ۱۹۲۷ به سرکنسولگری کل ایران در سوریه، لبنان و فلسطین به مرکزیت بیروت ارتقا یافت. در دهه ۱۹۳۰، کامیل شمعون رئیس حزب الاحرار و پیر الجمیل مؤسس حزب کتائب با امیرعباس هویدا رئیس حزب ایران نوین که در بیروت درس می‌خواند، روابط نزدیکی برقرار کردند. ایران در سال ۱۹۴۴ کشورهای لبنان و سوریه را به رسمیت شناخت و نمایندگی سیاسی در این دو

کشور تأسیس نمود. کامیل شمعون در سال ۱۹۵۳ رئیس جمهور لبنان شد و هویدا نیز از سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۷ به نخست وزیری منصوب شد. روابط ایران و لبنان پس از انتخاب کامیل شمعون به ریاست جمهوری لبنان گسترده‌تر شد و از سال ۱۹۵۵ سطح نمایندگی به سفارت ارتقا یافت (مهدوی، ۱۳۷۴: ۳۴۷-۳۴۸).

در سال ۱۹۵۷، محمدرضا شاه از لبنان دیدن نمود و دکترای افتخاری از دانشگاه رسمی لبنان<sup>۱</sup> دریافت کرد. از قرار معلوم، کامیل شمعون رئیس جمهور لبنان طرفدار پیمان بغداد- تهران علیه پان عربیسم ناصری بود؛ زیرا در درگیری‌های به وجود آمده در لبنان در سال ۱۹۵۸، بین طرفداران حزب ناصری و مخالفان آن، حزب ناصری درصدد تجزیه و تقسیم لبنان به دو قسمت مسلمان نشین و مسیحی نشین بود (عترسی، ۲۰۱۰: ۱۵).

روابط ایران و لبنان در سال‌های ۶۹-۱۹۶۸ به سردی گرایید و در نهایت منجر به قطع روابط دیپلماتیک شد. علت آن این بود که لبنان درخواست شاه مبنی بر تسلیم تیمور بختیار رئیس سابق ساواک را رد کرد. تیمور بختیار چندین سال قبل از این درخواست از مقامش برکنار شده بود. او در سال ۱۹۶۸ در بیروت دستگیر شد (وزارت اطلاعات، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸: ۱۱). روابط سیاسی، اقتصادی، تجاری و پرواز هواپیماها بین دو کشور متوقف شد و لبنان و ایران هر کدام سفیران خود را فرا خواندند. بعد از دو سال تیرگی روابط، کامیل شمعون رئیس جمهور لبنان در سال ۱۹۷۱ به ایران سفر کرد و هدف خود را از این سفر برقرار کردن مجدد روابط بین دو کشور اعلام کرد. ایران نیز این دعوت را پذیرفت و روابط خود را با لبنان از سر گرفت (مهدوی، ۱۳۷۴: ۳۴۷-۳۴۸).

اما با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، انقلابی نیز در روابط ایران و لبنان به وجود آمد. قبل از انقلاب اسلامی، روابط ایران و لبنان صرفاً به روابط دیپلماتیک و رسمی ختم می‌شد. پس از انقلاب اسلامی، روابط در دو بُعد جلوه کرد؛ بُعد سیاسی که روابط ایران با دولت لبنان را شامل می‌شود و بُعد سیاسی- مذهبی که مردم لبنان به خصوص شیعیان و در رأس آن جنبش حزب‌الله را در بر می‌گیرد.

تجاوز سال ۱۹۸۲ رژیم صهیونیستی به لبنان تأثیر به‌سزایی بر تحول روابط جمهوری اسلامی ایران و این کشور داشت. ایران با محکوم کردن تجاوز صهیونیست‌ها از مقاومت اسلامی لبنان حمایت کرد و داوطلبانی به منطقه بقاع لبنان (یکی از استان‌های

لبنان واقع در شرق لبنان که مرکز تشیع در لبنان نیز می‌باشد) از طریق سوریه وارد لبنان شدند (عتریسی، ۲۰۱۰: ۱۸).

"مارتین کرامر" نویسنده امریکایی در این باره می‌نویسد: "با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، ایده و اندیشه برپایی دولت اسلامی از دید بسیاری از شیعیان لبنان واقعی و حتی ضروری به نظر آمد. با تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان در سال ۱۹۸۲، جمعی از روحانیون جوان و پرشور شیعه که انقلاب اسلامی اندیشه آنان را در بر گرفته بود، رهسپار دره بقاع شدند و هسته اولیه تشکیلات حزب‌الله را شکل دادند که حاصل پیوند انقلابی شیعیان لبنان و ایران اسلامی است. این پدیده که به تدریج رشد کرد، به جنبش اصول‌گرای شیعی به نام حزب‌الله لبنان تبدیل شد" (Kramer, 1993: 21). بعد از جنگ ۱۹۸۲ جمهوری اسلامی ایران با سیاست دفاع از حقوق مسلمانان لبنان برای مقاومت علیه رژیم صهیونیستی روابط خود با حزب‌الله را افزایش داد.

تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان با انعقاد توافقنامه "۱۷ می" متوقف شد. جمهوری اسلامی ایران در برابر این توافقنامه لبنانی-اسرائیلی ایستاد و به آن اعتراض کرد. دولت لبنان ایران را به دخالت در امور داخلی خود متهم کرد و پس از آن در سال ۱۹۸۳ روابط دیپلماتیک ایران و لبنان قطع شد و تا چهار سال بهبود نیافت. اما روابط با حزب‌الله همچنان ادامه داشت. در راستای اعتراض به توافقنامه "۱۷ می" احزاب لبنانی مانند حزب‌الله، جنبش امل<sup>۲</sup> و جنبش سوسیالیست ترقی‌خواه<sup>۳</sup> در لبنان تظاهراتی برپا نمودند و خواستار عقب‌نشینی رژیم صهیونیستی از بیروت و دیگر مناطق لبنان و از سرگیری روابط با ایران شدند. بعد از منحل شدن توافقنامه "۱۷ می" نیروهای رژیم صهیونیستی از بیروت و برخی مناطق جنوبی عقب‌نشینی کردند و روابط ایران و لبنان دوباره از سر گرفته شد (دکروب، ۱۹۸۱: ۱۱۱).

از اوایل دهه ۱۹۹۰ روابط رسمی جمهوری اسلامی ایران و دولت لبنان رو به بهبود گذاشت. جمهوری اسلامی ایران اعلام کرد که تمام لبنان چه شیعه، چه سنی و مسیحی برای ایران یکی است و به دنبال اتحاد ملی در لبنان است. تصریح این سیاست موجب توسعه بیش از پیش روابط در حوزه‌های مختلف شد و این موضوع تاکنون نیز ادامه داشته است.

۱. این توافقنامه در لبنان به "۱۷ ایار" معروف می‌باشد.

۲. حرکه الامل

۳. حزب تقدم الاشتراکی



پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ روابط دو طرف تحت تأثیر دو موضوع قرار گرفت. موضوع اول ترور رفیق حریری نخست وزیر لبنان در سال ۲۰۰۵ است که پیامدهای سیاسی زیادی در لبنان و خاورمیانه داشت. مسئله دوم جنگ سی‌وسه روزه و تجاوز مجدد رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۰۶ می‌باشد.

## ۲. تأثیر جنگ ۳۳ روزه بر روابط جمهوری اسلامی ایران و لبنان

پس از شکل‌گیری رژیم صهیونیستی با حمایت آمریکا و انگلیس در سال ۱۹۴۸، همواره بین اسرائیل و اعراب به‌خصوص فلسطین و لبنان، کشمکش و نزاع وجود داشته است. این رژیم ادعا می‌کند که لبنان، فلسطین و سرزمین‌های اطراف آن از میراث قوم بنی‌اسرائیل بوده و متعلق به یهودیان می‌باشد؛ لذا برای تسلط بر این سرزمین‌ها، چندین بار به لبنان و فلسطین تجاوز کرده و بخشی از سرزمین آن‌ها را اشغال کرده است. آمریکا و غرب نیز همواره حملات رژیم صهیونیستی را مورد حمایت قرار داده‌اند. جنگ لبنان با رژیم صهیونیستی نیز ناشی از همین خصومت دیرینه اسرائیل نسبت به اعراب است. همسایگی لبنان با رژیم صهیونیستی، جنگ و بی‌ثباتی برای این کشور به همراه داشته و باعث ویرانی فیزیکی، سیاسی و اقتصادی آن شده است. یکی از عوامل بحران در لبنان، همسایگی آن با فلسطین و حضور آوارگان فلسطینی در این کشور است. اگر لبنان در همسایگی فلسطین قرار نداشت شاید خیلی از بحران‌های داخلی در لبنان بین گروه‌های لبنانی بروز نمی‌نمود و نیز شاید جنگ‌هایی که رژیم صهیونیستی علیه آن‌ها به راه انداخته است، اتفاق نمی‌افتاد و امنیت ملی و ثبات لبنان را با خطرات و تهدیداتی مواجه نمی‌کرد که امروز به آن‌ها دچار است (Winslow, 1996: 219-222). جنگ ۳۳ روزه نیز از تبعات همسایگی لبنان با اسرائیل بود که ناامنی و بی‌ثباتی لبنان در منطقه را به همراه داشت. جنگ ۳۳ روزه نقشه آمریکایی-فرانسوی بود که با اجرا نشدن بخش دوم قطعنامه ۱۵۵۹ (خلع سلاح حزب‌الله)، به کار گرفته شد. این جنگ در راستای نابود کردن حزب‌الله و قطع نفوذ ایران تدارک دیده شده بود.

در روز ۱۲ جولای سال ۲۰۰۶ رژیم صهیونیستی به لبنان حمله کرد و سرآغاز جنگی شد که به نام‌هایی چون جنگ ۳۳ روزه، جنگ تموز، جنگ ششم از سوی کشورهای عرب و از سوی رژیم صهیونیستی به جنگ دوم مشهور شد. اسرائیل به این دلیل آن را جنگ دوم نامید چون این جنگ برای اسرائیل بعد از جنگ با دشمنان سه‌گانه شامل اردن، مصر و سوریه در سال ۱۹۶۷، سخت‌ترین جنگ بود. رژیم صهیونیستی در جنگ با کشورهای سه‌گانه بسیار آسیب دید و اگر کمک و حمایت

آمریکا نبود اسرائیل در صحرای سینا که محاصره شده بود، نابود می‌شد. اما پس از آن جنگ نفس‌گیر، رژیم صهیونیستی از جنگ سی‌وسه روزه با لبنان به عنوان دومین جنگ سخت در تاریخ این رژیم یاد می‌کند. رژیم صهیونیستی به منظور نابودی حزب‌الله و تأمین امنیت مرزهای شمالی خود با طرح و نقشه قبلی تهاجم گسترده‌ای به لبنان آغاز کرد، اما پس از ۳۳ روز جنگ تمام‌عیار و شدید نتوانست به اهداف نظامی و سیاسی خود دست یابد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۵).

این جنگ از آنجا آغاز شد که رژیم صهیونیستی به منظور پایان بخشیدن به حضور حزب‌الله و تضعیف مقاومت اسلامی در لبنان و فلسطین، سواحل غزه را موشک‌باران کرد و غیر نظامیان را به آتش‌بست. در پی این حملات حماس یک سرباز اسرائیلی را به اسارت گرفت. پس از بروز این رخدادها حزب‌الله که شاهد حملات وحشیانه این رژیم در فلسطین و جنوب لبنان بود به منظور باز پس‌گیری اسیران خود در عملیاتی در ۶ ژوئن ۲۰۰۶ اقدام به اسیر کردن دو سرباز اسرائیلی کرد که این عملیات نقطه آغازی برای جنگ ۳۳ روزه شد (طاهری، ۱۳۸۸: ۲۳۰-۲۲۹). پس از به اسارت گرفتن دو سرباز اسرائیلی سید حسن نصرالله اعلام کرد که حاضر به مذاکره غیر مستقیم برای تبادل اسرا و زندانیان می‌باشد که مورد موافقت رژیم صهیونیستی قرار نگرفت و با اعلان جنگ به لبنان و مسئول دانستن دولت لبنان در قبال عملیات حزب‌الله، اقدام به بمباران وسیع شهرها و مناطق غیر نظامی لبنان نمود (موسوی، ۱۳۸۵: ۷). اهداف رژیم صهیونیستی از جنگ علیه لبنان عبارت بودند از:

۱. ایجاد کمربند امنیتی در منطقه حائل میان لبنان و شمال فلسطین.
  ۲. جمع‌آوری پایگاه‌های حزب‌الله از جنوب لبنان.
  ۳. استقرار ارتش لبنان در جنوب این کشور و سیطره بر تمام این منطقه.
  ۴. خلع سلاح حزب‌الله بر اساس قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت.
- سرانجام، پس از ۳۳ روز و کشته شدن تعداد زیادی غیرنظامی لبنانی (که بیشتر آنان کودک و زن بودند)، و همین‌طور کشته شدن ۱۲۱ سرباز اسرائیلی، این جنگ با تصویب قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر آتش‌بس فوری بین دو طرف درگیر پایان یافت. در این قطعنامه حزب‌الله متجاوز و آغاز کننده جنگ معرفی شد (میر طاهر، ۱۳۸۵: ۲۷-۲۴)!

## ۲-۱. سیاست‌ها و راهبردهای آمریکا در جنگ ۳۳ روزه

سیاست آمریکا در قبال لبنان را باید در چارچوب روابط خاص این کشور با رژیم صهیونیستی مورد بررسی قرار داد. حمایت از این رژیم همواره به عنوان اصلی محوری

در سیاست خارجی آمریکا به حساب می‌آید. حفظ امنیت رژیم صهیونیستی یکی از منافع حیاتی آمریکا محسوب می‌شود. بنابراین در جنگ‌های اعراب و اسرائیل آمریکا همیشه جانب این رژیم را گرفته است. اما در کنار آن سعی در میانجی‌گری هم داشته که در این جنگ خبری از این روش در سیاست آمریکا نبود.

رژیم صهیونیستی در این جنگ، اهدافی را نشانه گرفته بود که در همسویی کامل با آمریکا بود. این اهداف عبارت بودند از:

۱. تحقق خاورمیانه بزرگ و تضعیف و انزوای ایران در آن؛
۲. نابودی عقبه استراتژیک جمهوری اسلامی ایران؛
۳. نابودی حزب‌الله لبنان (به عنوان یک جریان شیعی همگرا با اصول و مبانی انقلاب اسلامی ایران)؛

۴. ترور رهبران حزب‌الله و به ویژه رهبر آن سید حسن نصرالله؛

۵. اخراج حزب‌الله از جنوب لبنان و ایجاد منطقه امن مرزی برای رژیم صهیونیستی؛

۶. انحراف افکار عمومی جهان از جنایات اسرائیل (در غزه) و آمریکا (در عراق و افغانستان)؛

۷. به چالش کشاندن نقش ایران در معادلات مهم منطقه‌ای از جمله روند صلح خاورمیانه؛

۸. تضعیف ائتلاف ایرانی-سوری در منطقه خاورمیانه که با محوریت حزب‌الله لبنان شکل گرفته بود (حجازی، ۱۳۸۵: ۱۲۷).

سیمور هرش تحلیل‌گر مشهور آمریکایی در اوت ۲۰۰۶ مدارکی را آشکار کرد که حمله به لبنان طرح از پیش آماده توسط آمریکا بود. حتی کاندولیزا رایس وزیر خارجه وقت آمریکا در دیدار با اعضای گروه ۱۴ مارس در بیروت به آن‌ها اطمینان داد که حزب‌الله را نابود خواهیم کرد و هر کس زنده بماند به گوانتانامو منتقل می‌شود. این اطمینان از سوی آمریکا تا حدی بود که تمام نیروهای داخلی مقابل حزب‌الله در لبنان اطمینان داشتند که رژیم صهیونیستی در حمله به حزب‌الله موفق خواهد شد (معمدی، ۱۳۸۵). در واقع، طراح اصلی جنگ ۳۳ روزه دولت آمریکا بود و رژیم صهیونیستی نقش مجری آن را ایفا می‌کرد. همچنین، کارشناسان بلندپایه شورای امنیت ملی آمریکا و سازمان سیا در اسرائیل در تصمیمات مربوط به جنگ در لبنان شرکت داشتند (ساجدی، ۱۳۸۵: ۴).

در آغاز جنگ، مجلس نمایندگان آمریکا بیانیه‌ای را در حمایت از اسرائیل صادر کرد. بعد از آن دولت آمریکا اعلام کرد موشک‌های هدایت شونده را در اختیار رژیم

صهیونیستی خواهد گذاشت. به نظر می‌رسد این جنگ بیش از آن که برای رژیم مذکور حیاتی باشد برای آمریکا مهم و امنیتی بوده است. بوش در این خصوص اعلام کرد، امنیت آمریکا در نزاع اسرائیل علیه حزب‌الله محک می‌خورد. آمریکا در این جنگ به طور حتم ابتدا حزب‌الله را هدف قرار داده بود و بعد حامیان حزب‌الله، یعنی ایران و سوریه. در این زمینه تونی اسنو سخنگوی کاخ سفید ضمن دفاع از حملات رژیم صهیونیستی به لبنان گوشزد کرد ما به اسرائیل گفته‌ایم که باید از خود خویشتن‌داری نشان دهد. او فاش کرد که توافق فزاینده‌ای بر سر اعمال فشار بر حزب‌الله و همچنین ایران و سوریه، برای پایان دادن به حملات و خلع سلاح وجود دارد. از آغاز حمله رژیم صهیونیستی به لبنان، آمریکا با ذکر این مسئله که اسرائیل حق دفاع از خود را دارد از اقدامات این کشور حمایت کرد. همچنین، جنبش حزب‌الله، ایران و سوریه را اهداف از قبل انتخاب‌شده جنگ معرفی کرد. جورج بوش قبل از برگزاری نشست رهبران "گروه هشت" در جولای ۲۰۰۶ اعلام کرد: "حزب‌الله باید خلع سلاح شود و دولت‌های سوریه و ایران باید از حمایت خود از حزب‌الله لبنان دست بردارند." همچنین در خلال جنگ، آمریکا وزیر خارجه خود را به خاورمیانه فرستاد که بوش هدف سفر رایس به خاورمیانه را جدایی ایران و سوریه از حزب‌الله و محدود کردن نقش این دو کشور خواند. (آوینی، ۱۳۸۵). در واقع، هدف اصلی آمریکا علاوه بر در هم کوبیدن مقاومت حزب‌الله، در هم شکستن اراده مردم لبنان، شوراندن افکار عمومی بر ضد مقاومت، خلع سلاح حزب‌الله و متعاقب آن تضعیف موقعیت ایران و سوریه در لبنان و منطقه خاورمیانه بود.

اما عدم پیشرفت رژیم صهیونیستی در جنگ، آمار رو به افزایش تلفات در میان شهروندان لبنانی و فشارهای بین‌المللی باعث شد برقراری آتش‌بس بین طرفین ضروری گردد. ابتدا آمریکا از برقراری آتش‌بس امتناع می‌کرد و به دنبال رسیدن به اهداف خود از این جنگ بود. شورای امنیت نیز اگر چه جلساتی را جهت آتش‌بس برگزار می‌کرد اما عملاً با مخالفت آمریکا کاری از پیش نمی‌برد، چون اهداف آمریکا از جنگ هنوز حاصل نشده بود.

با گسترش ابعاد بحران در خاورمیانه، شکست اسرائیل در کاهش آتش کاتیوشاهای حزب‌الله و ارائه نقشه‌ای منسجم برای پیروزی در جنگ، بالاخره باعث شد تا آمریکا قبول کند که دو طرف با مذاکره، جنگ را خاتمه دهند. سپس وزیر امور خارجه آمریکا با هدف میانجیگری میان طرفین درگیر، وارد لبنان شد. در این سفر رایس بر مواضع آمریکا تاکید کرد و خواستار آزادی دو سرباز اسرائیلی به اسارت گرفته شده توسط حزب‌الله، اعزام نیروهای ارتش لبنان به جنوب، عقب نشینی مقاومت اسلامی، خلع سلاح حزب‌الله و بالاخره برقراری آتش‌بس شد. اما آمریکا که با طرح و

نقشه قبلی این جنگ را آغاز کرده بود حالا دیگر به سادگی حاضر نبود بدون رسیدن به اهداف و مقاصد خود جنگ را تمام کند. در رأس تمام اهداف آمریکا تشکیل خاورمیانه جدید قرار داشت. رایس قبل از سفر خود به خاورمیانه با اعلام مخالفت با طرح آتش‌بس فوری اعلام کرد: با آتش‌بسی موافق هستیم که منجر به ایجاد خاورمیانه جدید شود. بسیاری از کشورها خواستار آتش‌بسی فوری هستند که متعلق به خاورمیانه قدیم است، زیرا آن‌ها موضع واشنگتن مبنی بر این که علت درگیری در خاورمیانه حمایت ایران و سوریه از حزب‌الله است را نادیده می‌گیرند. اگر برقراری آتش‌بس ما را به وضع موجود برگرداند پس یک مصالحه اشتباه است. (همبستگی، ۱۳۸۵: ۱۲)

سرانجام، در ۱۱ اوت ۲۰۰۶ قطعنامه ۱۷۰۱ با تلاش‌های فرانسه و آمریکا در شورای امنیت به تصویب رسید. در این قطعنامه بر ترک مخاصمات و تبادل اسرا تأکید شده و حزب‌الله شروع‌کننده مخاصمه معرفی شد. همچنین، بر ضرورت افزایش نیروهای حافظ صلح (یونيفيل) از ۲۰۰۰ سرباز به ۱۵۰۰۰ سرباز در مرز اسرائیل - لبنان تأکید و مقرر گردید ۱۵۰۰۰ سرباز ارتش لبنان نیز در جنوب این کشور مستقر شوند و به جز ارتش لبنان و نیروهای حافظ صلح هیچ نیروی مسلح دیگری نباید در جنوب لبنان مستقر باشد (Prados, 2007: 18-19).

رئیس‌جمهور لبنان، امیل لحود در طول جنگ از حزب‌الله حمایت کرد اما نخست‌وزیر لبنان به دنبال احقاق هدف آمریکا و فرانسه یعنی نابودی حزب‌الله بود. در این راستا، نخست‌وزیر سینیوره سعی داشت به سمت مشورت با عربستان و فرانسه حرکت کند. او خواستار استقرار ارتش در جنوب لبنان به جای نیروهای حزب‌الله بود (انوشه، ۱۳۸۸: ۸).

دولت بوش با حمایت قاطع و تأیید تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان، سیاست خارجی سنتی آمریکا در مورد منازعه اعراب و اسرائیل را دگرگون کرد. در گذشته جز مواردی که امنیت رژیم صهیونیستی به خطر می‌افتاد، آمریکا سعی می‌کرد از بروز جنگ‌های منطقه‌ای جلوگیری کند و سیاست میانجیگری را در پیش می‌گرفت. اما در این جنگ بوش اسرائیل را مجری سیاست‌های منطقه‌ای خود قرار داده بود و قاطعانه از آن حمایت می‌کرد. در این جنگ، میان برخی کشورهای عربی مانند عربستان سعودی، مصر و اردن با رژیم صهیونیستی با هدف کاهش نفوذ ایران و سوریه در لبنان و نابودی حزب‌الله ائتلافی نانوشته شکل گرفته بود.

## ۲-۲. سیاست‌های فرانسه در جنگ ۳۳ روزه

فرانسه در جنگ ۳۳ روزه موضع قاطع و مستحکمی در جهت حمایت از مردم، حاکمیت و استقلال لبنان اتخاذ نکرد. آن‌ها ابتدا ایران و سوریه را به شروع جنگ در لبنان متهم کردند. در این زمینه ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه مدعی شد ایران و سوریه اقدامات پشت پرده‌ای را انجام داده‌اند و حزب‌الله و حماس را به اسارت سربازان اسرائیلی تشویق کرده‌اند (خبرگزاری فارس: ۱۳۸۵/۵/۴).

در جنگ ۳۳ روزه با وجود ویرانی بسیار زیاد برای لبنان و انهدام اقتصاد این کشور، فرانسه به صراحت اسرائیل را محکوم نکرد و از لبنان پشتیبانی و حمایت‌های لازم را انجام نداد. بلکه تنها به نامتناسب بودن حمله و تجاوز رژیم صهیونیستی بسنده کرد. هر چند فرانسه به دنبال ایجاد آتش‌بس بود، اما با اسرائیل در یک نقطه و هدف اتفاق نظر داشتند و آن هم خلع سلاح و نابودی حزب‌الله بود (ایزدی، ۱۳۸۵: ۲۱).

یکی از منافع واقع‌گرایانه فرانسه، حفظ قدرت تاریخی در لبنان می‌باشد که این قضیه به وسیله حزب‌الله و ایران به چالش کشیده شده است. فرانسه درصدد است برای بقا و حفظ قدرت در لبنان، حزب‌الله را از میان بردارد چون از دید آن‌ها خطری جدی برای منافع فرانسه در لبنان به حساب می‌آید.

فرانسه با مشاهده وخامت اوضاع و کشتار غیر نظامیان توسط رژیم صهیونیستی چاره‌ای جز توقف جنگ پیش رو ندید، اما برای این کار به همکاری آمریکا نیاز داشت که آمریکا حاضر به برقراری آتش‌بس نمی‌شد. در این راستا "میشله الیوماری" وزیر دفاع فرانسه اظهار داشت: آمریکا نمی‌خواهد آتش‌بس به این زودی‌ها در لبنان برقرار شود و این امر در عملکرد شورای امنیت اختلال ایجاد کرده است. برای پایان دادن به بحران، فرانسه پیشنهاد کرد تبادل اسرا صورت گیرد. این به معنی یک پیروزی برای حزب‌الله و شکست برای رژیم صهیونیستی تلقی می‌شد. همچنین برای جلوگیری از تکرار بحران، ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه اعلام کرد نیروهای حافظ صلح بین‌المللی باید برای تأمین امنیت مرزهای لبنان با اسرائیل و سوریه وارد منطقه شوند و ناتو نباید در این عملیات صلح بانی وارد شود. "فیلیپ دوست بلازی" وزیر خارجه فرانسه نیز بر برقراری آتش‌بس فوری در لبنان تأکید و اعلام کرد بحران لبنان راه حل نظامی ندارد و حمله نظامی به این کشور به بن بست منتهی می‌شود. سپس فرانسه پیش‌نویسی را برای برقراری آتش‌بس پایدار و حضور نیروهای بین‌المللی در منطقه ارائه داد. بعد از انجام مذاکرات با آمریکا در مورد قطعنامه، دفتر ژاک شیراک اعلام کرد فرانسه با آمریکا در مورد قطعنامه پیشنهادی به شورای امنیت برای حل بحران خاورمیانه به توافق رسیده است. اما این پیش‌نویس مطابق با منافع آمریکا و رژیم صهیونیستی نوشته شده بود.

دولت لبنان در برابر پیش نویس فرانسوی- آمریکایی واکنش نشان داد و رئیس جمهور لبنان امیل لحود آن را یک‌سویه و ناعادلانه خواند. رئیس جمهور فرانسه در واکنش به مخالفت دولت لبنان با پیش نویس ارائه شده از سوی پاریس و واشنگتن در شورای امنیت، هدف کشورش را دستیابی به آتش‌بس پایدار با توافق سیاسی میان همه طرف‌های ذی‌ربط دانست. اما لبنان برای تضمین عدم تکرار تجاوز رژیم صهیونیستی پیشنهاد کرد ۱۵ هزار نیروی ارتش لبنان در طول مرز لبنان- اسرائیل مستقر شوند. وزیر خارجه فرانسه با استقبال از پیشنهاد دولت لبنان در مورد استقرار ۱۵ هزار نیرو در طول مرز خود با سرزمین‌های اشغالی، از اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد خواست این پیشنهاد را در تنظیم قطعنامه مد نظر قرار دهند. اما فرانسه شرطی برای عملی کردن پیشنهاد لبنان داشت. دوست بلازی اعلام کرد پیشنهاد بیروت برای استقرار ۱۵ هزار نیروی ارتش این کشور در جنوب لبنان تحول قابل ملاحظه‌ای است و دولت لبنان باید نه تنها ارتش را در جنوب لبنان مستقر کند، بلکه تضمین‌هایی را برای عقب‌نشینی حزب‌الله لبنان نیز بدهد (حسینی، ۱۳۸۷: ۷۸).

در نهایت، قطعنامه ۱۷۰۱ که طرح آمریکا و فرانسه برای پایان جنگ بود تصویب شد. اما هم آمریکا و هم فرانسه هدفی را که با آغاز جنگ نتوانستند به آن برسند دوباره در قطعنامه مطرح کرده بودند و آن هم چیزی نبود جز خلع سلاح حزب‌الله. در این قطعنامه نه تنها حزب‌الله تجاوزگر شناخته شده بود بلکه بر خلع سلاح حزب‌الله و اجرای قطعنامه ۱۵۵۹ نیز تأکید شده بود. پس از تصویب قطعنامه ۱۷۰۱ و برقراری آتش‌بس میان طرفین، دوست بلازی اعلام کرد اکنون باید از دیپلماسی برای اجرای قطعنامه ۱۷۰۱ کمک گرفت. وی بدون محکوم کردن جنگ افروزی رژیم صهیونیستی بیان کرد هیچ چیز نمی‌تواند تخریب لبنان را توجیه کند.

### ۲-۳. منافع و مواضع جمهوری اسلامی ایران در جنگ ۳۳ روزه

یکی از اصول مهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران حمایت از مستضعفان و جنبش‌های آزادی بخش جهان در برابر مستکبران می‌باشد. برای تحقق این اصل به دو صورت می‌توان عمل کرد: نخست، مبارزه با مستکبران و سلطه‌گرانی که مهم‌ترین عامل استضعاف ملت‌ها هستند. دوم، حمایت و پشتیبانی از ملت‌های مستضعف که معلول نظام سلطه و خشونت ساختاری نظم استکباری هستند. بنابراین، جمهوری اسلامی ایران به موازات مبارزه با استکبار و استعمار، خود را موظف به حمایت از مستضعفان جهان و جنبش‌های آزادی‌بخش می‌داند که با مستکبران و استعمارگران نبرد می‌کنند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۳۳). حمایت از جنبش‌های اسلامی بر این اصل استوار

است که مسلمانان دارای منافع و مصالح مشترکی هستند که دولت اسلامی در قبال تحقق و تأمین آن مسئولیت دارد. بر اساس این اصل، جمهوری اسلامی ایران در جریان جنگ ۳۳ روزه، از لبنان و حزب‌الله حمایت کرد و سیاست‌های خود را در راستای دفاع از مستضعفین و جنبش‌های آزادی‌بخش تنظیم کرد.

سیاست جمهوری اسلامی ایران در جنگ ۳۳ روزه جلوه‌گر بالاترین درجه حمایت ایران از حزب‌الله بود. در این رابطه رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تأکید کردند که خلع سلاح حزب‌الله شدنی نیست زیرا همه مردم لبنان حزب‌الله و مقاومت را تأیید می‌کنند (ایرنا: ۲۰۰۶/۷/۱۷). ایشان همچنین در خطبه‌های نماز جمعه در تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۱۴ در این رابطه اظهار داشتند: "ما در قضایای ضدیت با اسرائیل دخالت کردیم؛ نتیجه‌اش هم پیروزی جنگ ۳۳ روزه و پیروزی جنگ ۲۲ روزه بود. بعد از این هم هر جا هر ملتی، هر گروهی با رژیم صهیونیستی مبارزه کند، مقابله کند، ما پشت سرش هستیم و کمکش می‌کنیم و هیچ ابائی هم از گفتن این حرف نداریم. این حقیقت و واقعیت است (www.leader.ir/14/11/1390)".

با ادامه جنگ و تداوم حمایت غرب و در رأس آن‌ها آمریکا از رژیم صهیونیستی، آقای احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور ایران خطاب به غربی‌ها اعلام کرد: "اگر خبر ندارید بدانید که حیات رژیم صهیونیستی دیگر به خط آخر رسیده و برای شما سودی ندارد، یک روز شعار نیل تا فرات سر می‌داید، اما اکنون صهیونیست‌ها در خانه‌های عنکبوتی خود هم جای ندارند" (ایرنا: ۱۳۸۵/۴/۳۱).

با این که لبنان کشوری عرب زبان است و در زمره کشورهای عربی قرار دارد، کشورهای عربی در حمایت از لبنان سکوت کردند! اعرابی که اسرائیل را دشمن قسم‌خورده خود می‌دانستند، به نفع اسرائیل و علیه لبنان سکوت کرده بودند. به جز سوریه بقیه کشورهای عربی خود را کنار کشیدند و سیاست سکوت و تماشا را پیشه کردند. ایران با دیدن عکس‌العمل کشورهای عربی، به سازمان کنفرانس اسلامی پیشنهاد تشکیل جلسه داد. اما راه به جایی نبرد!

در حین جنگ برخی از شخصیت‌های سیاسی این جنگ را جنگ رژیم صهیونیستی با ایران خطاب کردند. "ولید جنبلاط" رهبر دروزی‌های لبنان اعلام کرد این جنگ پاسخ به ایران در پرونده هسته‌ای می‌باشد و لبنانی‌ها در داخل آتش اسرائیل-سوریه-ایران گرفتار شده‌اند (المستقبل: ۲۰۰۶/۷/۲۸). وزیر ارتباطات لبنان "مروان حماده" بحران لبنان را آغازی برای رویاروی ایران و آمریکا دانست. او بیان کرد: این یک رویارویی به نمایندگی از جانب ایران و آمریکا است و مردم و دولت لبنان بهای آن را باید بپردازند، ما خواستار صلح واقعی مبنی بر احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی لبنان



هستیم. "نصرالله صفیر" رهبر کاردینال‌های مسیحی لبنان نیز اعلام کرد جنگ لبنان و اسرائیل، جنگ ایران و اسرائیل است (السفیر: ۲۰۰۶/۷/۱۹).

در حین جنگ، گروه‌های داخلی لبنان وابسته به سعد حریری، این اتهام را به حزب‌الله وارد کردند که آن‌ها در راستای منافع ایران و سوریه عمل می‌کنند و منافع این دو کشور را بر منافع لبنان ترجیح می‌دهند. همچنین، این گروه‌های داخلی وابسته به آمریکا منتظر شکست و خلع سلاح حزب‌الله در جنگ با رژیم صهیونیستی بودند. فؤاد سنیوره نخست وزیر وقت لبنان در حین جنگ اعلام کرد که جامعه جهانی باید به خلع سلاح جنبش حزب‌الله کمک کند و حزب‌الله باید با توجه به قطعنامه ۱۵۵۹ به عنوان یک قدرت نظامی برچیده شود. حزب‌الله نباید کمک تسلیحاتی از ایران و سوریه دریافت کند. از طرفی دیگر بمباران جنایت‌کارانه رژیم صهیونیستی باید سریعاً خاتمه یابد، چرا که بمباران غیرنظامیان توسط اسرائیل محبوبیت حزب‌الله را افزایش می‌دهد. در رد این اتهامات، سید حسن نصرالله دبیرکل حزب‌الله بیان کرد که مقاومت اسلامی لبنان نه برای منافع ایران و سوریه بلکه تنها برای منافع لبنان اقدام کرده است. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷)

در طول جنگ، کمک‌های دارویی-غذایی ایران مرتب به لبنان ارسال می‌شد. هلال احمر جمهوری اسلامی ایران ۵۰ تن دارو و ۲۰ دستگاه آمبولانس به مناطق جنگ‌زده جنوب لبنان و ده‌ها محموله امدادی به آسیب‌دیدگان جنگ لبنان ارسال کرد (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵).

با طولانی شدن جنگ و قتل عام بیشتر مردم لبنان، ایران سعی در ایجاد آتش‌بس و توقف جنگ داشت. در این راستا، آقای احمدی‌نژاد الزاماتی را برای اتمام جنگ پیشنهاد کرد که عبارت بودند از:

۱. آتش‌بس فوری برقرار شود.
۲. حفظ صلح و امنیت در لبنان و مرزهای آن باید توسط دولت و ملت لبنان صورت پذیرد و حضور نیروهای خارجی به هر شکل و ترتیب قابل قبول نیست؛ مگر به صورت عادلانه و تابع مقررات سازمان ملل متحد.
۳. وحدت و یکپارچگی لبنان در هر شرایطی حفظ گردد.
۴. شرایط مناسب جهت بازگشت آوارگان فراهم گردد.
۵. اسرا مبادله شوند.
۶. خسارات لبنان از جانب متجاوزان و حامیان آنان به ویژه آمریکا و انگلیس که از شرکای اصلی رژیم صهیونیستی در تجاوز به لبنان هستند پرداخت گردد. این دو دولت باید پاسخگوی جنایات خود در لبنان باشند.

۷. کشورهای اسلامی، دولت و ملت لبنان را برای بازسازی خرابی‌های جنگ کمک نمایند و به منظور جمع آوری و سازماندهی کمک‌های مزبور کمیته‌ای با هماهنگی دولت لبنان تشکیل شود (پایگاه ریاست جمهوری، ۱۳۸۵).

در روزهای پایانی جنگ، قطعنامه ۱۷۰۱ توسط آمریکا و فرانسه برای توقف جنگ در شورای امنیت به تصویب رسید. ایران قطعنامه فرانسوی-آمریکایی را به نفع رژیم صهیونیستی و به ضرر لبنان دانست. منوچهر متکی وزیر امور خارجه وقت ایران اعلام کرد: "ما از ابتدا خواهان توقف فوری تجاوز بودیم و معتقدیم که تجاوزات رژیم صهیونیستی، عامل اصلی تهدید صلح و امنیت منطقه است. در قطعنامه شورای امنیت در مورد لبنان حتماً باید اصلاحاتی صورت بگیرد. چون کاملاً یک سویه صادر شده است و بیشتر در جهت تأمین منافع رژیم صهیونیستی است" (انوشه، ۱۳۸۸: ۹-۱۰).

رژیم صهیونیستی در طول جنگ تبلیغات گسترده‌ای به راه انداخته بود که در واقع این ایران است که در جبهه لبنان می‌جنگد. تأثیر روابط عمیق فرهنگی و سیاسی ایران با حزب‌الله، آموزه‌های دینی حزب‌الله و تأثیرپذیری آن از رهبری دینی، همگی باعث شده بود ایران در این جنگ نقش محوری و اساسی در مدیریت بحران داشته باشد و از این کشور تقاضا شود در جهت حل بحران وارد عمل شود. کوفی عنان، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد اعلام کرد با ایران و سوریه برای پایان بخشیدن به بحران مذاکره کرده است. وی به صراحت گفت: حقیقت این است که ما به همکاری با این دو کشور نیازمندیم (ایرنا: ۱۳۸۵/۵/۲).

ژاک شیراک، رئیس‌جمهور وقت فرانسه نیز درباره بحران گفت: ایران، قدرت مهم منطقه به شمار می‌رود و ما باید با این کشور مشورت کنیم و در ارتباط باشیم. این امر نشان می‌دهد ایران تا چه حد می‌تواند با استفاده از نفوذ خود در تعمیق ثبات و بازگشت صلح به خاورمیانه تعیین‌کننده باشد (المستقبل، ۲۰۰۶: ۴ و اخبار الیوم، ۲۰۰۶). در این راستا وزیر امور خارجه فرانسه دوست بلازی پس از دیدار با فوزی صلوح، وزیر امور خارجه و نبیه بری، رئیس پارلمان لبنان، با اشاره به بحران لبنان گفت: ایران می‌تواند نقش مهمی در تأمین ثبات خاورمیانه ایفا کند. ایران عامل ثبات در خاورمیانه است (Moqavemat: 2006/7/28). سنای آمریکا نیز با ادعای حمایت ایران از حزب‌الله لبنان و کمک مادی و لجستیک به آن، با صدور بیانیه‌ای از ایران خواست تا از نفوذ خود برای خلع سلاح حزب‌الله استفاده کند (خبرگزاری ایرنا: ۲۰۰۶/۸/۴).

نوام چامسکی متفکر آمریکایی نیز باتوجه به نقش محوری ایران در جنگ ۳۳ روزه بیان کرد: "اکنون، هویت سیاسی جدید بر پایه مفاهیم اسلامی در منطقه در حال شکل‌گیری است. این روند می‌تواند به قدرت‌یابی این گروه‌ها منجر شود که مورد

حمایت ایران هستند؛ لذا باید چاره‌ای اندیشید تا پیش از این که تمام راه‌های سیاسی شیعیان و سنی‌ها به تهران ختم شود، نقش محوری ایران محدود گردد" (نوریان و تخشید، ۱۳۸۷: ۱۸). یکی از محورهای اصلی واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل توازن قوا می‌باشد. اگر قدرتی در منطقه احساس کند که قدرت جدیدی در حال برهم زدن موازنه قوا می‌باشد، آن کشور وارد عمل می‌شود تا قدرت رقیب را کاهش دهد. بر اساس دیدگاه واقع‌گرایی، سخن چامسکی را می‌توان چنین تحلیل کرد که ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای در حال برهم زدن توازن قوا می‌باشد و آمریکا باید سعی کند موازنه قوا در منطقه به نفع ایران رقم نخورد. سیاست آمریکا در منطقه باید به دنبال تشکیل ائتلاف علیه ایران و منزوی کردن این کشور باشد. پیروزی حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه بر ارتش رژیم صهیونیستی که تا آن زمان اعراب آن را شکست‌ناپذیر می‌دانستند، در واقع پیروزی الگوی فکری انقلاب اسلامی ایران بود. حزب‌الله در راستای مقاومت خود از چند عامل مهم بهره‌مند بود که عبارتند از: ۱. حمایت‌های سیاسی سوریه؛ ۲. کمک‌های مادی بشردوستانه ایران؛ ۳. حمایت‌های معنوی و سیاسی ایران در مشروعیت‌بخشی سیاسی و بین‌المللی به این گروه.

### ۳. تأثیر نقش و مواضع آمریکا و فرانسه در جنگ ۳۳ روزه بر روابط جمهوری اسلامی ایران و لبنان

با پایان جنگ ۳۳ روزه، احزاب در لبنان به دو گروه تقسیم شدند. یک قسمت خواهان کمک همه‌جانبه ایران و گروه دیگر خواهان عدم دخالت ایران در امور داخلی لبنان بودند. امیل لحود رئیس‌جمهور وقت لبنان جزء گروه اول قرار داشت. امیل لحود در میان بازیگران حکومتی لبنان، صریح‌ترین حمایت از حزب‌الله را داشت. او احساس می‌کرد با بیرون رفتن سوریه و نابودی حزب‌الله دیگر آمریکا، فرانسه و جناح حریری برای برکناری او از ریاست جمهوری و تشکیل لبنان جدید مانعی ندارند؛ بنابراین، به طور قاطع از حزب‌الله و سیاست‌های ایران دفاع می‌کرد (انوشه، ۱۳۸۸: ۸).

پس از جنگ و در تابستان ۲۰۰۶، سیاست حمایتی جمهوری اسلامی ایران از لبنان استمرار پیدا کرد و ایران در مورد نحوه کمک‌رسانی به لبنان و بازسازی خانه‌های ویران شده از این جنگ متمرکز شد؛ لذا مقامات سیاسی ایرانی به لبنان رفتند تا برای بازسازی و ترمیم مناطق خسارت دیده اقداماتی انجام دهند. پس از جنگ ۳۳ روزه و با هدف بازسازی لبنان، سعید لو معاون رئیس‌جمهور، وزیر راه و ترابری، وزیر مسکن و شهرسازی و رئیس جمعیت هلال احمر ایران به لبنان سفر کردند (خبرگزاری لبنان:

۲۰۰۶/۸/۳۰). پس از انجام مذاکرات بین مقامات دو کشور، ایران اقدامات مورد نظر از قبیل: احداث و بازسازی صدها خیابان در مناطق مختلف لبنان، بازسازی مدارس، مساجد، کلیساهای مسیحیان، بیمارستان‌ها، احداث پل‌ها، نیروگاه‌های برق و شاهراه‌های ارتباطی در لبنان را به اجرا گذاشت (خبرگزاری لبنان: ۲۰۰۷/۸/۲).

آمریکا و فرانسه حزب‌الله را مانعی برای رسیدن به منافع خود در لبنان می‌دیدند، بنابراین درصدد برآمدند تا حزب‌الله را از میان بردارند. فرانسه با نابودی حزب‌الله به دنبال حذف رقیب سنتی خود از صحنه سیاسی لبنان، یعنی سوریه بود و آمریکا به منظور تضمین امنیت رژیم صهیونیستی در منطقه، سعی در نابودکردن حزب‌الله مورد حمایت ایران داشت. به همین منظور آمریکا و فرانسه سعی در برهم زدن موازنه علیه ایران، سوریه و حزب‌الله می‌کردند. نابودی هر یک از سه متحد، باعث می‌شد یکی از اضلاع مثلث اتحاد فرو بپاشد و از بین بردن دو ضلع دیگر اتحاد آسان‌تر شود.

گویی جنگ ۳۳ روزه راه را برای تقویت روابط ایران و لبنان بیشتر باز کرده بود، چون اگر جنگی رخ نمی‌داد خرابی هم به بار نمی‌آمد و ایران کمک‌های خود را به لبنان سرازیر نمی‌کرد و در نتیجه روند تقویت روابط ایران و لبنان به این سرعت پیش نمی‌رفت. با گذشت دو سال از جنگ، ایران هنوز در بازسازی لبنان مشارکت داشت. ایران ۲۵ میلیون دلار در سال ۲۰۰۷ به‌ویژه برای بازسازی جاده شهر اشتهره تا نزدیکی مرز سوریه کمک کرد. در سال ۲۰۰۸ دو میلیون دلار کمک برای شروع بازسازی خیابان‌های شهر نبطیه به لبنان اختصاص داد. سپس در کمک به ساختن جاده الناقوره- مرجعیون در بازسازی لبنان پس از جنگ شریک شد (خبرگزاری لبنان: ۲۰۰۸/۸/۷). روابط ایران و لبنان حین و بعد از جنگ ۳۳ روزه را می‌توان در دو بُعد بررسی کرد؛ بُعد سیاسی و بُعد اجرایی. در بُعد سیاسی، ایران در جنگ ۳۳ روزه از دولت لبنان و حزب‌الله در برابر رژیم صهیونیستی حمایت کرد و در بُعد اجرایی بعد از جنگ و خرابی‌های حاصله از آن، شروع به راه‌سازی، پل‌سازی در شهرها و بازسازی مناطق جنگ‌زده لبنان کرد. در واقع، ایران پس از جنگ حمایت اعلامی خود را به حمایت اعمالی تبدیل کرد.

جنگ ۳۳ روزه به بهبود روابط ایران و لبنان سرعت بخشید و باعث شد نفوذ ایران در لبنان بیشتر شود. حمایت‌های ایران در خلال جنگ چهره جدیدی از ایران در لبنان مخصوصاً نزد مسیحیان این کشور به وجود آورد. بعد از جنگ ۳۳ روزه و محبوبیت بیشتر حزب‌الله در لبنان، ایران نیز در این کشور محبوب‌تر از گذشته شد. بیش از نیمی از مردم لبنان پس از پایان جنگ ایران را عامل مهمی در پیروزی بر رژیم صهیونیستی دانستند. حتی مسیحیانی که قبل از جنگ طرفدار ایران نبودند با

مشاهده حمایت‌های صادقانه ایران، طرفدار ایران و خواستار افزایش نقش آن در لبنان شدند. اما آمریکا و فرانسه برای مخدوش کردن چهره ایران و جلوگیری از محبوبیت ایران در لبنان فتنه سنی - شیعه راه انداختند و حزب‌الله را متهم به ترور رفیق حریری کردند. طرفداران سعد حریری و احزاب وابسته به آن جزء آن دسته‌ای بود که چهره ایران توسط آمریکا برایشان خراب شده بود (زمردی، ۱۳۸۸: ۵۵).

در این جنگ، آمریکا طراح اصلی، رژیم صهیونیستی مجری و فرانسه حامی جنگ بود. هدف آمریکا و فرانسه در جنگ نابودی حزب‌الله و متعاقب آن کاهش نفوذ ایران در لبنان بود. کاهش نفوذ ایران در لبنان، آمریکا را به هدف اصلی خود یعنی خاورمیانه جدید نزدیک‌تر می‌کرد؛ با نابودی حزب‌الله هم فرانسه از دست سوریه در لبنان راحت می‌شد و هم آمریکا نفس راحتی از کاهش نقش ایران در لبنان می‌کشید. همکاری و مساعدت ایران به لبنان پس از جنگ و پذیرش این همکاری‌ها از سوی دولت این کشور که باعث گسترش روابط فیما بین شد، نشان داد سیاست‌های آمریکا و فرانسه در لبنان مانع از نفوذ ایران در لبنان نشده است.

جنگ ۳۳ روزه به‌رغم سیاست‌های آمریکا و فرانسه باعث ارتقای جایگاه ایران در منطقه خاورمیانه شد. ارتقای جایگاه نظامی و اطلاعاتی ایران، افزایش نفوذ و توانمندی در روند صلح خاورمیانه و به هم خوردن توازن قوا به سود جمهوری اسلامی ایران از جمله اثرات جنگ بود (شفیعی، ۱۳۸۸: ۱۲-۱۴). نقش ایران در لبنان پس از جنگ ۳۳ روزه افزایش یافت اما هنوز منجر به تشکیل اتحاد راهبردی با لبنان نشده است. برای اتحاد راهبردی لازم است که دولت لبنان با سیاست‌های ایران همگام شود. مهم‌ترین مانع تشکیل اتحاد راهبردی جمهوری اسلامی ایران با لبنان آمریکا و فرانسه می‌باشند. به هر حال، اگرچه فرانسه و آمریکا مانع از ایجاد اتحاد راهبردی میان ایران و لبنان می‌شوند اما آن‌ها نتوانسته‌اند مانع گسترش نقش و نفوذ ایران در لبنان شوند.

### نتیجه‌گیری

در تابستان سال ۲۰۰۶ جنگ میان رژیم صهیونیستی و حزب‌الله یک منازعه ایدئولوژیک را در ورای ژئوپلتیک ایران به‌وجود آورد. در طول جنگ حرف‌هایی درباره جنگ نیابتی<sup>۱</sup> در لبنان میان آمریکا و ایران بر سر زبان‌ها افتاد و گفته شد که حزب‌الله نوعی ایران دوم در مدیترانه شرقی است که می‌تواند علاوه بر رژیم صهیونیستی، تهدیدی برای رژیم‌های پوسیده عربستان، مصر، اردن و امثالهم باشد. لذا در این جنگ برخی کشورهای عربی در

کنار رژیم صهیونیستی، آمریکا و غرب قرار گرفتند. آن‌ها در طول جنگ نه تنها دیدارهای محرمانه‌ای با مقامات امنیتی و اطلاعاتی آمریکا، فرانسه و اسرائیل داشتند بلکه مانع از ایفای نقش سازمان کنفرانس اسلامی و اتحادیه عرب شدند. آن‌ها نگران تحقق توهمات خود در مورد شکل‌گیری هلال شیعی که در این مقطع زمانی با موضوع هسته‌ای ایران همراه شده بود، بودند. در مقابل، ایران و سوریه نیز تمام توان خود را برای پیروزی حزب‌الله گذاشته بودند. در حقیقت، جنگ میان جبهه مقاومت و جبهه اشغال و سلطه در لبنان جلوه‌گر شده بود. پس از پایان جنگ و پیروزی مقاومت حزب‌الله لبنان معادلات داخلی این کشور تا حدی به نفع حزب‌الله و گروه‌های طرفدار مقاومت رقم خورد. حزب‌الله از لحاظ اقتصادی که بسیاری از کارشناسان منبع مالی آن را ایران می‌دانند، کار بازسازی جاده‌ها و ساختمان‌ها را آغاز کرد.

نفوذ سیاسی این حزب و انتخاب تعدادی از وزرای حزب‌الله در هیأت دولت جدید این کشور موجب توسعه نفوذ سیاسی آن‌ها شد. با ابزارهای اقتصادی و سیاسی، به‌طور بی‌سابقه‌ای حتی پیوند این حزب با گروه‌های مسیحی مانند میشل عون بیشتر شد. محبوبیت سید حسن نصرالله دبیر کل حزب‌الله در تمام جهان اسلام افزایش یافت. در این باره گراهام فولر می‌گوید: "در سپتامبر ۲۰۰۶ بعد از پیروزی حزب‌الله علیه اسرائیل، محمود احمدی نژاد و سید حسن نصرالله طی یک نظرسنجی در قاهره دو شخصیت محبوب جهان اسلام شناخته شدند. حتی در عراق سنی‌های اسلام‌گرا از حزب‌الله علیه رژیم صهیونیستی حمایت کردند و جالب‌تر از همه ایمن الظواهری مرد شماره دو القاعده در سخنانی چنین اظهار داشت که مسلمانان باید از این جنبش در لبنان حمایت نمایند" (Fuller, 2006: 141).

## منابع

۱. الجریمة ارتکبتها مجموعه ذات امکانات و قدرات کبیره (۲۰۰۷/۷/۲۸) المستقبل [www.almustaqbal.com](http://www.almustaqbal.com)
۲. انوشه، ابراهیم (۱۳۸۸)، "جنگ سی‌وسه روزه و بازیگران آن"، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره نخست.
۳. ایزدی، پیروز (۱۳۸۵)، "مواضع اخیر فرانسه نسبت به تحولات اخیر لبنان" همشهری دیپلماتیک، شماره ۵.
۴. بخشی، مهدی (۱۳۸۷/۵/۲۰)، "تاریخچه حضور آمریکا در لبنان" سایت اندیشکده روابط بین‌الملل، [www.bashgah.net](http://www.bashgah.net)
۵. برژنسکی، زیگنیو (۱۳۶۹)، سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه ۱۹۷۸-۱۹۸۰، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر سفید.

۶. پایگاه اطلاع‌رسانی ریاست جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۵/۵/۱۲). [www.president.ir](http://www.president.ir).
۷. حجازی، حامد (۱۳۸۵)، یک لبنان مقاومت، یک اسرائیل ادعا، تهران: انتشارات بصیرت.
۸. حسینی، حمید (۱۳۸۷)، "روزشمار تحولات جنگ ۳۳ روزه"، مطالعات روز، شماره ۲۳.
۹. دکروب، محمد حسین (۱۹۸۱)، موازنه لبنان، بیروت: المؤسسة الجامعیة.
۱۰. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۶)، "جنگ نا متقارن لبنان و امنیت ملی اسرائیل" فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۱.
۱۱. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات سمت.
۱۲. "روزشمار جنگ سی‌وسه‌روزه لبنان"، (۱۳۸۵/۵/۲)، سایت شهید آوینی، [www.aviny.com](http://www.aviny.com).
۱۳. روزنامه /السفیر (۲۰۰۶/۷/۱۹)، [www.alsafir.com](http://www.alsafir.com).
۱۴. روزنامه همبستگی (۱۳۸۵/۵/۱).
۱۵. زمردی، احمد (۱۳۸۸)، "توسعه روابط ایران و لبنان پس از جنگ ۳۳ روزه"، مطالعات سیاسی، شماره ۴.
۱۶. ساجدی، سید محی‌الدین، "اقدام پیشگیرانه"، همشهری دیپلماتیک، شماره ۸۲.
۱۷. سعدون، حماده (۲۰۰۸)، تاریخ الشیعة فی لبنان، بیروت: دارالخیال، (۱۳۸۵).
۱۸. صفا، قاسم (۲۰۰۱/۱۱/۱۴)، "احمد قصیر فاتح عهد الإستشهادیین فی الجنوب" بنت‌الجبل [www.bentjbeil.com](http://www.bentjbeil.com).
۱۹. طاهری، سید مهدی (۱۳۸۸)، بازتاب انقلاب اسلامی بر شیعیان لبنان، تهران: انتشارات و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۰. عترسی، طلال (اکتبر ۲۰۱۰)، "العلاقات الايرانية- اللبنانية بين ۱۹۸۲-۲۰۱۰"، مبادره المساحه المشتركه.
۲۱. علیزاده، ه (۱۳۶۸) فرهنگ سیاسی لبنان، ترجمه: محمدرضا گل‌سرخي و محمدرضا معتمایی، تهران: نشر سفیر.
۲۲. گفت‌وگوی الجزیره با سیدحسن نصرالله (۱۳۸۷/۳/۱۷)، "آدرس تمام مناطق حساس اسرائیل"، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران، [www.irdc.ir](http://www.irdc.ir).
۲۳. لنچافسکی، جرج (۱۳۷۲)، رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه از ترومن تا ریگان، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: انتشارات البرز.
۲۴. محمود، احمدخلیل (۱۹۹۴)، لبنان فی جامعه الدول العربیه ۱۹۵۸-۱۹۴۵، بیروت: المركز العربی للأبحاث و التوثیق.
۲۵. معتمدی، محمدعلی، سخنرانی در همایش "در خاورمیانه از صدر تا نصرالله"، روزنامه ایران، (۱۳۸۵/۹/۲).
۲۶. موسوی، سیدرسول (۱۳۸۵)، "تهاجم به مردم سالاری" همشهری دیپلماتیک، شماره ۸۰.

۲۷. مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۴) سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰، تهران: نشر البرز.
۲۸. میرطاهر، سیدرضا (۱۳۸۵)، "جنگ رژیم صهیونیستی و حزب الله، قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت و بررسی نهایی" ماهنامه اطلاعات راهبردی، شماره ۳۹، سال چهارم.
۲۹. نادری سمیرمی، احمد (۱۳۷۶)، لبنان (کتاب سبز)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳۰. نوریان، اردشیر و تخشید، محمدرضا (۱۳۸۷)، "یک‌جانبه‌گرایی امریکا و تأثیر آن بر نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران" فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۴۱.
۳۱. وزارت اطلاعات (۱۳۷۸) سپهبد تیمور بختیار به روایت اسناد ساواک (جلد دوم: تیمور در لبنان)، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی.

32. Elizabeth, Picard (2002), **Lebanon, a Shattered Country: Myths and Realities of the Wars in Lebanon**, New York: Holmes & Meier.
33. Fuller, Graham E (2006), "The Hizbollah-Iran Connections: Model for Sunni Resistance", **The Washington Quarterly**, Vol.29, No.1.
34. Hanf, Theodor (1993), **Coexistence in Wartime Lebanon: Decline of a State and Rise of a Nation**, London: Centre for Lebanese Studies in Association with I.B. Tauris.
35. Kramer, Martin (1993), **Hizballah, The Calculus of Jihad**, Chicago: The University of Chicago Press.
36. Prados, Alfred B. (2007), **Lebanon**, Washington D.C. Congressional Research Service, Library of Congress.
37. Shulimson, Jack (1966), **Marines in Lebanon 1958**, Washington: Historical Branch, G-3 Division Headquarters, U.S. Marine Corps.
38. Traboulsi, Fawaz (2007), **A History of Modern Lebanon**, London: Pluto Press.
39. Winslow, Charles (1996), **Lebanon: War and Politics in a Fragmented Society**, London and New York: Routledge.